

و تجارت شان یک است و تجیب راه و اگر اختیار کرده میرود سه نیم زسی بکلی ای عربی با کاین راه که تو میروی تبرکتان
 است و پیش تجیب اصلا بقواعد همه که منجمه آن قاعده ارجاع ضمایر و تعریف و تکبر و افاده فیود و لحاظ مقام است
 مطلق خیال نمیکند و بحیا با علی رؤس الاشهاد چون مردمان بازاری و دشنام دهی میازد پس مجموع از قلب
 مطهر مصنف است یا از قلب محیب انصاف آن برابر با بخت و بصیرت در حاکم وقت واجب است که تا با
 شخصی از بی علم زبان درازی بلا اجازت سرکار عالی نکند و از اکابرین خلفا بخت بندید را سخن ناشایسته نگویید و اگر
 مصنف از عدم ذکر فی الکتاب عدم وقوع معجزات انبیا در ذهن مصنف است این هم غلط است چرا که در هر روز
 که او هم از تصنیفات مصنف است چاه و دو حجه را شمار فرموده است چنانچه بعینه عبارتش این است و از جمله معجزات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن است و از بزرگترین معجزه است هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتواند آورد و خبر داد
 از اخبار گذشته و آینده مطابق واقع و از آنچه پیش حدیث است که در زمان خود سالی نماند سینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 شاکتند و با بیان و علم ریاضتند و از آنچه آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند قوم را از قصه اسرار و
 بیست المقدس پس کفار تکذیب کردند بعضی علامات بیت المقدس که آنحضرت آنها را مایل فرمودند پرسیدند
 پس خدا بیغالی بیت المقدس را آنحضرت صلی الله علیه و سلم منکشف ساخت تا هر چه آن قوم میپرسند آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 باوقفی بیان میفرمودند و از آنچه شاکتند شدن است و از آنچه آنست که قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم را بکشند چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم برآمدند این جماعه نظر زمین افکندند و از قان ایشان بر
 سینهای ایشان افتاد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیش آمدند و بر سر ایشان استخوانند و میگفت خاک گرفتند
 و فرمودند که شایسته الوجوه و در روی ایشان انداختند پس ترسید چیزی از آن سنگریز یا یکی از ایشان بگرگ
 گشته باشد و زبرد و از آنچه آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز چنین انداختند بگشت خاک در روی دشمنان
 خدا بیغالی آن جماعه را نهیست داد و از آنچه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم در فار پنهان شدند و تکلیف است
 بر در غار تنید تا قوم گمان کنند که در غار کسی نیست و از آنچه آنست که چون سرفرد بن مالک تعاقب آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم کرد وقت هجرت غرق شدند و قائم است او در زمین سخت و از آنچه آنست که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم دست خود رسانیدند به پشت بر غاله که هنوز زبوی زسیده بود پس شیر داد آن بر غاله و چنین برآمد
 معید شیر داد حال آنکه شیرده نبود و از آنچه آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعا کردند برای عمر رضی الله عنه
 که خدا بیغالی بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس همچنان واقع شد و از آنچه آنست که دعا کردند برای علی کرم
 که خدا بیغالی دور کند از ایشان تا شیر زردی و سردی و آب بن خود در چشم ایشان افکندند حال آنکه ایشان در
 چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد و هیچ گاه بعد از آن در چشم ایشان را عارض نگشت و از آنچه

نسخه
 کتب
 خطی
 کتب
 خطی

کتاب
 خطی
 کتب
 خطی

آنست که بچشم فتاده بن النعمان زخم رسیده آب بر خشاره سیلان کرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن چشم را بجای او نهادند
پس آن چشم بهترین چنان او در با جمال ترین آنها شد و از آنجمله آنست که دعا کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای عبدالله
بن عباس که خدا تعالی او را با عمل ^{عنه} در دفعه فی الدین عزیمت کند پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کردند
برکت در خرمای جابر رضی الله عنه و در کفایت قلیل بود پس بر ازلان حتی عزرا و او ساخت و سیرزه و سق باقیان
و از آنجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس ازان با ناز به پیشتر میرفت و از آنجمله آنست که دعا
کردند برای انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که استسقاء نمودند پس پویند بکفایت
باران می آمد بعد ازان دعا و رفع باران کردند پس منقطع شد حباب فی الحال و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم دعا کردند بر عقبه بن ابی لهب بپلاک پس او را شیر بکشت در روزاء از قویع شام و از آنجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم اعرابی را دعوت فرمودند با سلام گفت هیچ کواه هست بر آنچه میگویند فرمودند آری این در
کواهی خواهد داد بعد ازان درخت را طلیدند پس پیش آمد از گواهی خود استند کواهی دادند نوبت بعد ازان بجای
خوشی رجوع کرد و از آنجمله آنست که امر کردند درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعد ازان متفرق شد و از آنجمله آنست
که امر کردند انس را که برود بسوی درختی چند از خرمای و بگوید ایشان را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمایند شمارا
که فراموش کنید پس هم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند انس را که ایشان را بگوید که بجای خوشی
پس بجای خوشی رفتند و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بخواب رفتند پس درختی زمین را کافه کافه
نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم استاد چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بیدار شدند اصحاب قصه را بعرض رسانیدند فرمودند که این درختی است که اذن خواست از پروردگار خود که
سلام کند بر من پس خدا تعالی او را اذن داد و از آنجمله آنست که سلام کردند بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم سنگ
درخت در آن شبها که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مسبوث شدند سلام علیک یا رسول الله و از آنجمله آنست
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که من میثاق سنگی را که در عهده بر من سلام میکرد پیش از آنکه مسبوث شوم
و از آنجمله آنست که چون برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم منبر ساخته شد ستونی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
بر روی تکبیر کرده خطبه میفرمودند ناله و فریاد کرد و از آنجمله آنست که تسبیح گفتند سگرزه در دست آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و همچنین طعام تسبیح گفت و از آنجمله آنست که کافران برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در گوشت بز زهر مختلط کردند
پس خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آن بز که در وی زهر است و از آنجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله
علیه و سلم شکایت کرد که مالکان او علف کم میدهند و کار بسیار میفرمایند و از آنجمله آنست که ماده آهو بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنز قید خلاص کنند تا شیر دهد و آنچه خورده

منبر خطبه میفرمودند
حکایت از آنست که
وقت خطبه صبح مالک را
ساعتی بود که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم
بر روی تکبیر کرده
خطبه میفرمودند
ناله و فریاد کرد
و از آنجمله آنست
که تسبیح گفتند
سگرزه در دست
آنحضرت صلی الله
علیه و سلم
و همچنین طعام
تسبیح گفت
و از آنجمله آنست
که کافران برای
آنحضرت صلی الله
علیه و سلم
در گوشت بز
زهر مختلط کردند
پس خبر کرد
آنحضرت صلی الله
علیه و سلم
با آن بز که
در وی زهر است
و از آنجمله آنست
که شتری پیش
آنحضرت صلی الله
علیه و سلم
شکایت کرد
که مالکان او
علف کم میدهند
و کار بسیار
میفرمایند
و از آنجمله آنست
که ماده آهو
بخدمت
آنحضرت صلی الله
علیه و سلم
تماس کرد
که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم
در آنز قید
خلاص کنند
تا شیر دهد
و آنچه خورده

و بعد از آن با نایب پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را خلاص ساختند و او بشهادتین تقطع کرد و از آنجمله آنست که خبر کردند روزی که
 فلان کافر بجا کشیده خواهد شد و فلان آنجا پس بجای او زکریا و یحیی را نشان از آن محل آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای او تعیین
 فرموده بودند و از آنجمله آنست که خبر دادند بان که جماعه از امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ریاض اخیار آمدند که در و ام
 حرام از ایشان است پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که خبر دادند که عثمان رضی الله عنه بلای شدیدی پیش آورد
 پس این صورت واقع شد و در همان بلا مقول شدند و از آنجمله آنست که انصار را فرمودند که شمارا پیش آید بعد
 من آنکه دیگر از ابراهیم خارج خواهد بود و پس این صورت در زمان معاویه رضی الله عنه واقع شد و از آنجمله آنست که در حق
 حسن رضی الله عنه فرمودند این فرزند من سید است و نزدیک است که خدایتعالی صلح کند بیبعی در میان ما و گوید
 بزرگ از مسلمانان من همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند قبل السواد یعنی کذب
 که گفته شد و با آنکه گفته او کیت دوی در صفا بود که شهرت به بین و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمودند ثابت بن قیس را بچشم حسد کشتند و بقتل شهیدگان کند در حالیکه ستوده باشد و کشته شود
 در حالیکه شهید باشد یا پس شهید شود و زیاده و از آنجمله آنست که مردم شد مردی و پیوست بمشركان پس خبر رسید
 صلی الله علیه و سلم که او بمرد فرمودند که زمین او را قبول نخواهد کرد پس هر بار که دفن میکردند زمین او را بیرون می انداختند
 و از آنجمله آنست که شخصی بدست چپ طعام بخورد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند بدست راست بخور او پنهان
 کرد که نمیتوانم که با دست راست خورم فرمودند توانائی مباد و ترا پس بعد از آن نتوانست دست راست بر دار و بسوی
 و بان خود و از آنجمله آنست که داخل شدند روز فتح مکه در جد حرام و بان حوالی کعبه معلق بودند بدست آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم چو یکی بود پس شادت میکردند بان چو یک میفرمودند جاء الحق و زهق الباطل و ان بان می افتاد
 و از آنجمله آنست قصه مازن بن عمرو و حاصل قصه آنست که وی از جوف منی این کلمات شنید یا ما کنان مع قس
 ظلم خیر و بطن شر یثقی من مضربین الله لا کبر فذخ ختام من حجر نسک
 من سحر سقر و بار و کبر این کلمات شنید اقبل الی و اقبل تسمع ما لا یجمل هدایفی مرسل
 یوحی منزل فامین به کنی تعدلک من سحر نایر نسل و فودها بالجدل و این معنی او را
 آورد و از آنجمله آنست قصه سواد بن قارب حاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت کاهن بود که جن و ایزد اجودت مستفید
 خیر میدادند حتی وی سه شب میراث بخت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنکه اتباع دین آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 البته میباید که خبر دادند و چون این خبر نموده مسلمان شد و از آنجمله آنست که گواهی داد و سوگند به نبوت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خورا نیندند هزار کس را از یک صاع جو در غزوه خندق
 پس بجهت بر طعام زیاده بود از حال او و از آنجمله آنست که توشه لشکر با خور سید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم

جمع فرمودند بقایای نوشه و دعا برکت کردند بعد از آن قسمت کردند از در میان همه لشکر کفایت کرد همه با او
آنست که آورد ابوهریره در عن خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکشت خزاو گفت یا رسول الله دعا کن برای
من درین خواب برکت پس دعا کردند ابوهریره گفت آنرا صدایشان کردم و هر چند بری آوردم تمام نمی شد چندین وقت
را در خدمت کردم و همیشه از آن میخوردم و میخورا شدم تا آنکه عثمان رضی الله عنه کشته شد نگاه برکت منقود
و از آنجا آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دعوت کردند اهل صفرا برای یک پیاله از شیر ابوهریره خاکفت
که پیش می آدم و متعرض میشدم تا مرا نیز خواهند تا آنکه بر خاستم قوم و بنود و پیاله مگر آنکی در کنار می وی پس
آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اجماع کردند یک لقمه شد از این انگشتان خود بهناوند و فرمودند بخور برکت نام
خدا گفت ابوهریره قسم بخدا که میخوردم از آن تا آنکه شایم و از آنجا آنست که جاری شد آب از میان انگشتان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا آنکه قوم آسمان میدند و وضو کردند و ایشان هزار و چهار صد کس بودند و از آنجا
آنست که آوردند خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در وی فی الجواب بود پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم
خو بستند که انگشتان خود را در آن پیاله بنندوی کجایشان نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهار انگشت در آن
بهناوند و فرمودند یاران بیایید پس همه وضو کردند و ایشان میان بهفتاد و هشتاد بودند و از آنجا آنست که در
غزوه تبوک وارد شدند بر آبی اندک که یک کس سیراب کند و لشکر تشنه بودند شکایت کردند خدمت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم پس گرفتند تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را در آن آب بجایند پس جوش زد و آب سیراب شد
اهل لشکر ایشان تیری هزار کس بودند و از آنجا آنست که شکایت کردند قومی خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم که آب چاه
ایشان شور است پس رفتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جماعه از اصحاب تا آنکه ایستاد و رجا و ایشان آب بن
خوردند و آن چاه پس جاری شد آب شیرین هر چند آب میکشدند منقطع نمیشد و از آنجا آنست که آوردنی
خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوگرد که کل شده بود پس دست رسانیدند بر روی پس هموار گشت
موی سر او و در شد بیماری او و اهل با مده از ایشانند پس آوردنی از اهل آنجا گوگرد خود را نزدیک سید که از آب او
دست رسانیدند بر او پس آن گوگرد گل شد و آن علت در نسل وی باقی ماند و از آنجا آنست که شکست روز بدر شیر خا
پس عطا کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم به بیست کشت آن بیخ شمشیر و مانند نزدیک او و از آنجا آنست که در خندق
پشت پیش آن مد که هر چند کهنه میزدند در وی اثر نیک و پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدست خودش زدند کشت تل که از هم پاید
و از آنجا آنست که دست رسانیدند بر پای آنی باغ که شکسته بود پس دست شد گویا هیچ گاه بیماری نداشت و سحر آنحضرت
صلی الله علیه و سلم از آن زیاد تر اند که کتابی احاطه آن کند یا دفتری جمع نماید انتهی پس در زمین خود عدم فکر کتاب
بمعنی عدم وقوع معجزات گرفتن فرزند نصرانیان بن نقد گرفتن و باز گفتن که جواب این مسلمانان داده اند هیچ امر را

ظاہر است کہ ثبوت ہجرات محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از آیات قرآنی مثل قوله تعالی کیف یحدی اللہ قوما کفرنا
 بعدایانم وشهدوان الرسول حق وجاءهم البذیات وقوله تعالی وان یوما کل ایتہ لایومنونوا بحسب
 کافی ووافی الذلین بر وقوع شق القمر کہ این ہم ہجرات است ہیج اعتراضی واقع نمیشود وآن امر دیگر است کہ از جملہ ہجرات محدودہ
 مثل شق صدر و مثل سلام حجر و مدکہ پیشتر از بعثت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ظاہر شدہ بودند از اصوات ہستند و کرامات ہستند
 معجزہ اصطلاحی عند المتکلمین ہستند کہ معجزہ اصطلاحی ظہور آن خرق عادت را میگویند کہ مقرون تجدی و سالم عن المعارضة
 چنانچہ در اتقان است المعجزة امر خارق للعادة مقرون بالتجدی و سالم عن المعارضة و درین ہفت
 شرط اولی آنکہ فعل خدای تعالی باشد دوم آنکہ خارق عادت باشد سوم آنکہ معارضہ متعذر باشد با او چہ ارم آنکہ بر دست
 نبوت ظاہر شود و چہم آنکہ موافق برای دعوی باشد ششم آنکہ آن خرق عادت کہ موافق دعوی ظاہر شود و کذب نبی نباشد
 ہفتم آنکہ ظہور خارق مقدم بر دعوی باشد بلکہ معارض باشد یا تاخر باشد بدین تفصیل کہ تاخر زمانہ آنکہ باشد یا تا
 وراز باشد مانند آنکہ نبی بفرماید کہ معجزہ من فلان بعد یک ماہ حاصل خواهد شد پس ہر گاہ کہ حاصل شد بلا اتفاق معجزہ است
 و اگر مقدم بر دعوی نبوت باشد مثل شق صدر و مثل قلب سایہ کرن ابر و سلام بجا آوردن حجر و مدکہ این جملہ خوارق
 مقدم بر دعوی نبوت بودند معجزہ اصطلاحی نخواہد شد و این بار از اصوات ہی نامند کہ کرامات ہستند و ظہور آن
 بر دست اولیاء کرام جایز است و این بار از معجزہ مجازا اصطلاحاً لجزء علی کل میگویند پس این ہجرات جزئی شدند بخلاف
 معجزہ شق قمر کہ آن معجزہ عظمی است کہ بعد اخبار واقع شدہ است یعنی بعد دعوی واقع شدہ است و آنکہ کفر اندک اگر دو شق
 شق القمر است بودی تمام عالم را معاینہ شدی و این خبر بدقت ہنود و فرنج ہر دم در وس ورج بود و بعضی معجزہ
 معنی بایکریہ الشق القمر سیل شق یوم القیمہ چنانچہ در تفسیر بیضاوی است ساختنی بی بیچ و جوہ قابل الشقا
 نیست اول آنکہ مجتہدین خبر را تمام عالم را معاینہ شدن ضرورت نیست چہ کہ تمام عالم ہمیشہ نظر رہاہ فقط نمینماید کسی خسید
 کسی بکار خود مشغول میماند و بعضی جا ابر میماند و بعضی جاشب و بعضی جا را آن وقت روز میشود ہزار بار مانع عالم
 پیش می آیند پس تمام عالم را معاینہ شدن ضرورت نیست اہل مکہ و بغیر اہل عرب و ہند چنانکہ امری مانع نشد معائنہ
 دوم وجہ اینکہ ہر خبر عظیمہ یا بد فائز جملہ اقوام مندرج بودن بحسب عادات انہم ضرورت نیست چنانچہ خبر طوفانیکہ بعد حضرت
 نوح علیہ السلام آمدہ بود و چہ زور و شور او بود کہ تا چہل روز ماند و خبر این بد فائز اہل ہنود و مندرج نیست و
 ہچنان خبر شمس کہ تمام روز از زبان حضرت یوشع بن نون علیہ السلام شدہ بود کہ در فصل سبت و دوم کتاب
 اشعیا و غیرہ مواضع مرقوم است و در وفات بابل و فارس یونان مندرج نیست سیم آنکہ خبر شق القمر در وفات نبوت
 مرقوم است چنانچہ در تاریخ جوہر صادق و در تاریخ فرشتہ نقلا عن تحفہ المجاہدین در ترجمہ عمکہ طیبہ کہ در سبت
 وہ درجانت از خط استواء واقع است بانیت طور آورده خلاصہ اش انیت کہ بعد انقضای شدہ دو صد ہجری چند

عرب بلیاس افترا بقصد زیارت اثر قدم حضرت آدم علیه السلام بر کشتی سوار شده بسوی سرانندیب میرفتند که اتفاقاً
 کشتی ایشان در یبارالتا و بیا و شاه آنجا که ملقب به سامری بود بیدار گشت خلق جمعی که با افترا عرب کلام
 شده از هر باب سخن گفتن آنرا نداشتند که در این کتب بجز این نبینا علی الله علیه و سلم آمده و که معجزه اتفاق بود
 پادشاه گفت که در حقیقت این معجزه کلان است و قاعده اهل دفتر تا این است که در واقعه ساروی و در منی بحیره میگردید
 پس ای دریافت و یوان خود را منور دفتر طلب داشت و دفتر کشاده شد نوشته یافت که افعلان شب ماه شکار
 شده بود و باز انقیام یافته بود فقط پس معلوم شد که بدفتر اهل بنود موجود است در دایره صحیح انیت و قتی که شوق
 حاکم طیار چشم خود در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم دید قاصداً از برای دریافت حال فرستاد معلوم شد که
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوی نبوت فرموده اند و آنحضرت شن فر فرموده اند که خود یکبار در آمد و ایام
 آورد و شرف محبت حاصل ساخته باز رجعت ساگر در اشا، راه بسبب مرض مهلک طغار وفات یافت که قبرش در آنجا
 چهارم آنکه ظاهر سبب نه مندرج بودن واقعه شوق قمر بدفاتر پنج دروم دروس بحساب زیج چنان نیز معلوم میشود
 که از خط استواء که معطره عرض است و یک درجه چهار دقیقه واقع است با طول ایام و اب سیزده ساعت و پانزده دقیقه
 میشود و بلا دروم وار منته و اندلس از خط استواء بعضی لطیفی سی و نه درجه واقع اند که ا طول ایام در آن بلا و
 پانزده ساعت و پانزده دقیقه و فضل ایام که معطره و بلا و مذکوره دو ساعت بخوبی شد که تخمیناً پنجگهتری اینجا میشود پس ظاهر
 شد و قتی که غروب آفتاب در که معطره میشود در بلا و مذکور پنجگهتری روز باقی می ماند و نیز ثابت است که در که معطره
 ایام پنجگهتری از جهت بعد از نماز مغرب شوق قمر شده بود و از سعایت سنن ابی داود معلوم میشود که بمقدار مابین عصر و
 مغرب شوق قمر مانده بود و تخمیناً آنکه آنچه که در تفسیر میضای بلطف قیل سیخ شوق یوم القیمة آمده است مراد از آن مغرب
 نیستند بلکه علمی هستند و باین سبب تفسیر کشف بلطف بعضی الناس تفسیر شده و در تفسیر کبریا ف زشته است و قال
 بعضی المفسرین المراد سیخ شوق و هو یعید و لا معنی لکن من منع ذلك وهو الفلسفی خذ الله فی
 فی الماضی و المستقبل و من یجوز و لا حاجة الی التاویل و انما ذهب الیه ذلك الذاهب کما
 الاستیفاء امر جائل فلو وقع مع وجوه الارض فكان ینبغی ان یتبلغ حد التواتر بقول ما تاتی بافصح
 ما یتکون من الکلام و غیر واعنه فكان القرآن معجزه باقیة الی قیام القیمة لا یضیک بمعجزه اکثر
 فلم یتقله العلماء و یحیی یتبلغ حد التواتر و اما المورخون ترکوه لان التواتر یخرج فی اکثر الامور
 یتعلمها الخیر و هو لا وقع الاخر قالوا بانه مثل خسوف القمر و ظهوره ین فی الحق علی شکل نصف
 القمر فی مواضع اخر فقر کوا حکایتهم فی تاریخاتهم و القرآن ادل دلیل و اقوی مثبت لمواکانه
 لا یتک فیهِ و قد خبر عنه الصادق فیجب اعتقاد وقوعه و حدیث امتناع الخرق و کالاتی

حدیث الیام وقد ثبت جواز الخرق والتخریب علی السموات ذکرناه مرارا فلا تقید و قوله تعالی
وان یروا الشمس ضواء ویقولوا بحر مسبق فانهما روا الایات ارضیه و آیات سماویة و یروا یوم یوم یرکوا
عنادهم فان یروا ما یرون بعد هذا لا یومنون و فیه وجہ آخر وهو ان یقال المعنی ان عادتهم ان
یروا الیتر یرضوا فلما یروا انشقاق القمر عرضوا التک العادة استعی و من معنی شیئ یا و قول خود
مردود ساخته است که بلقط شق القمر از اول کتب ساخته است علاوه آنکه مکان معجزه گفته است و بصورت عدم وقوع معجزه
نیاید سوال اگر عجیب بگوید که در حقیقت مصنف صحیح بخاری وقوع شق قمر فرموده اند و از معجزه بودن ساخته
لاکن شق قمر از علامات قیامت ساخته مصنف فرموده اند قبول خود اما هو من آیات القیمه كما قال الله
اقربت الساعة و انشق القمر و این با هم رازی روح در تفسیر کبری گفته است و قال اکثر المفسرین ان معناه
من ان من علامات قیمة الساعة انشقاق القمر عن القرب و هذا لضعیف جواب این سوال
خواهم داد اولاً اینکه در حقیقت نزد مصنف صحیح نیز این معنی ضعیف بود لهذا برای ثبوت معجزه شق القمر عبارات کثیر
صلی الله علیه و سلم اخرج عنه قبل وجوده برای دفع سوال مذکور زیاد فرموده بلقط ماضی تعبیر ساخته اند فکان
معجزة من مذل السبیل ای من جهة الاخبار پس درین صورت یک جهت علامت قیامت و یک معجزه
معجزه است و بلحاظ قرب الرفع ضعیف شده است چنانچه لفظ قرب در تفسیر کبری مندرج است و برای بودن شق القمر از آیات
قیامت با سوانی اوله مذکوره بالا روایت عبداللہ بن مسعود صحیح بخاری موجود است عن عبد الله بن مسعود
انه كان يقول خمس قد مضين الروم والزام والبطنة والدخان والقمر و مايت انشقاق قمر و ان
بن مسعود بوجه شهرت ثابت شده است و نیز در کشاف است عن حذيفة انه خطب بالمدائن ثم قال لا
ان الباعتر قد اقرب وان القمر قد انشق علی بئیتکم و امام رازی صرف کردن یک جهت را ضعیف گفته است
که در عبارت شان جهت معجزه در سوال مندرج نیست جواب دوم اینست که اگر ما این را از علامات قیامت خواهم
گفت یا آنکه فرین عالی بنیدارند خواهند فهمید که شاید شق القمر هم مثل دیگر علامات قیامت که خروج و ایت الارض و طلوع
شمس از مغرب است و از قبیل عجایب است نه از قبیل معجزه چنانچه امام رازی خود بعد قول سابق گفته حکتم علیهم
علی هذا القول ضعيفا لكان خفاء الامر علی الاذعان و بیان ضعفه هو ان الله تعالی و اخر فی
کتابه ان القمر یشق و هو علامة قیام الساعة لکان خفاء امر الابد من وقوعه مثل خروج
الارض و طلوع الشمس من المغرب فلا یدون معجزة للنبی كما ان هذه الاشياء عجایب و لیس
معجزة للنبی استعی و باین مصنف صحیح صرف علامت قیامت فرموده بلکه معجزه بسبب اخبار هم گفته سوال
از عجیب بگوید اخبار شق القمر معجزه گفتن در تفسیر کبری منع ساخته است چنانچه گفته است لا یقال الاخبار عنهما

وقوعها معجزة لا نقول فح يكون هذا من قبيل الاخبار عن الغيوب فلا يكون هو معجزة براسه
 وذلك فاسد كاستحي جواب خواهم گفت که من صرف اخبار را معجزة نمیکویم و از معجزة براسه نمیدانیم بلکه شیخ
 را معجزة میگویم تا کن ثبوت آن محبت و دلالت اخبار میشود و قطعا سوال اگر کسی گوید که عبارت شرح مؤلف در
 بودن اخبار عن الغیب وجه دلالت معجزة را در آن امر خارق است که تا غیر امر خارق از دعوی زبان خود را زبانشد که بیدل
 عبارتته حيث قال فان ان يكون آخره زمان متطاول مثل ان يقال جزئي لان يحصل كذا بعد شهر فحصل فالتقوا على معجز
 وال على ثبوت النبوة ولكن اختلاف في وجه دلالت خبره من غيب فيكون المعجز على هذا القول مقارنا للدعوى فان
 يخالف عنها علمنا بكونه معجزا واما استحق التكليف مما يستحق اي لم يجب على الناس التصديق بنبوته وما يستحق في الزمان
 الواقع بين الاخبار وحصول الموعود به لان شرط اي شرط التكليف بالتصديق والمساومة العلم بكونه معجزا وذلك لا يحصل
 بعد وجود ما وعد به الخ جواب خواهم داد که صحیح چون وجه دلالت معجزة را اخبار عن الغیب در امر خارق که از دعوی
 بزبان خود باشد ثابت چنانچه در مثال صندوق که غیر زمانه در آن اخبار عن الغیب وجه دلالت شده است و همچنین در آیه
 کریمه من تفعلوا بزمانه غیر نمیداشت چنانچه در کشف عمارک است صرف این قدر است که بصورت امتداد زمانه
 اختلاف است و بصورت غیر امتداد زمانه اختلاف نیست بلکه بالاتفاق اخبار عن الغیب وجه دلالت معجزة است
 چنانچه از اطلاقات اشهد محین دریافت میشود سوال بصورت تسلیم جواب بالاشق القمر معجزة و علامت قیامت
 هر دو شدند این را نیز امام رازی تسلیم نموده است چنانچه بعینه عبارتش اینست و لا يقال بان ذلك كان معجزة و علامت
 فلخبر الله تعالى الصحف والكتب بالقرآن يكون معجزة للنبي وتكون الساعة قرينة ح وذلك لان بعينه
 عامت كانية حيث قال صلى الله عليه وسلم بعثت انا والساعة كائين ولهذا يمكن ان سيطلع الله قال بالانبياء
 النبي صلى الله عليه وسلم عن امور تكون وكان وجوه دليل امور وايضا القمر لا اشق كان اشقا عند
 استدلال النبي على المشركين وهم كانوا قائلين عما في الكتب مما اصحوا الكتب فهم لم يفقهوا الى بيان علامته
 الساعة لانهم كانوا يقولون بما ويرى ما في ذا اليتد التعل على جوانه تخريب السموات وهو العدة الكبرى
 لان الحمز اذا طويت وجوز ذلك فالارض ومن عليها لا يستبعد فناء ما انتهى جواب است
 که نیز امام رازی اشق القمر از علامت قیامت و معجزة است چنانچه عبارت تفسیر کبیر متعاقب عبارت بندرجه سوال
 اذا ثبت مذاق قول معنى اقتربت الساعة فيتمثل ان يكون في العقول والاذهان مع سمع امر الا يقع
 هذا بعيد مستبعد وهذا وجه حسن وان كان بعض ضعفاء الاذهان ينكرون ما انتهى و خلاصه است
 که لفظ اشق القمر بقرن مع اشق القمر و احتمال دارد یکی اگر مفرد باشد چون عبدالله که نام مرد خاص است و دوم آنکه مرکب باشد
 که معنی منصف و منصف الیه و در آن ملحوظ باشد چون رابی الجارة لیس بر تقدیر اول الف لام که بر لفظ العجرات و است

بوی عهد خواهد شد و مهوران مجزه جزیه و بر تقدیر ثانی الف لام برای جنس خواهد شد چنانکه نفس شوق قمر بوی مجزه نیست بلکه
 آیات قیامت است و بعد دعوی مجزه است فقط چنانچه بی گوید که در صندوق فلان فلان اشیاء اندرون ما را بدون اشیاء
 در این شیءین بود پس چون کشتا و حجم نسبتا نداده بنی یقیم پس آن مجزه است و اخبار عن التییب بعد ولایت مجزه است و فرین
 اشیاء مجزه نیست بلکه ثبوت خرق مادت بعد طاعت دعوی مجزه است چنانچه شرح موافق است قال قال فی اظهال المجره
 هذا الصندوق فیة کذا وکذا و قد علنا خلوه واستمرین ایدینا من غلقه الی فخر فان ظهر كما قال
 کان مجزوا و ان جائز خلقه فیة قبل التحدی لان المجر اجاره عن الغیب وهو واقع مع التحدی موافق
 للدعوی لا خلق ذلك الاشیاء و الصندوق و اما الحقال ان العلم بالغیب خلق فیة قبل التحدی فیکون
 متقدما علی الدعوی مع کونه مجزافا فانه بناء اتی منی علی جواز اظهال المجر علی بدل کاخب و سنیظ

سؤال و جواب

انتهی و آنچه عجیب در بطلان دوازدهم میفرماید و سر بیج را که ذکر کرده بحقیقت شرح است که بطلان آن از بنایت و بنا
 غیر محتاج بیان است بالکل غلط است و عجیب کمال سخن نامناسب گفته که سر بیج را شرح گفته در قاموس قطع الامر اگر
 شدت شاعت و جاد المقار و الشرفیض الغیر پس در این هیچ امر شرح نیست بلکه سر بیج است و رازی است قدیم قال
 فی القاموس الیدع بالکسر الاثر الذی یکون اوکلا تفصیل این اجمال نیست که اگر کسی گوید که خداستعالی و بقرآن یس
 ذکر کرامات اولیا و انبیاء سابقه علیهم السلام فرموده است که ایدل علیه قوله تعالی انا انبیک ببقیل ان یرتد الیک
 طرفک و قوله تعالی فیکرمه حضرت ذکر یا علیها السلام را انی لک هذا قالت فومن عند
 و خداستعالی ذکر مجزات جزئی که بردست اولیا پیغمبر ظاهر میشوند تصحیح و اشاره فرموده باوصفیکه از امام سابقه است
 افضل است و بنیام ایضا از انبیا و رسل سابقه افضل اند پس مصنف رح گوید در جواب و فرمودند که ذکر کرامات اولیا محمد رسول
 صلی الله علیه و سلم در قرآن شریف تصریحی و اشاره باین سبب مذکور نشد که او بعینه مجزه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که بردست اولی ماور شده است مجزه ولی بلکه سبب صدور مجزه بردست ولی کرامت و خصوصیت او بر مخلوق شده است
 و در حقیقت جز مجزه رسول الله صلی الله علیه و سلم است و مثل بن معراج نبی الی یوم التنا و بردست اولیا ظاهر شده باشند
 و این امر دلالت بر صدق ختم نبوت خاتم النبیین میکند و اگر ذکر کرامات اولیا و امت رسول الله صلی الله علیه و سلم در قرآن
 شدی تا ملی را جای مجادله فاسده شدی و میفتی که اگر فلان ولی تابع رسول الله صلی الله علیه و سلم بود چرا ذکر کرامت
 بالاستقلال علی مجزه در قرآن شریف شده و هرگاه که ذکرش بالاستقلال شد گوید که بالبعینه بالاکن تخصیصی که من حیث الذکر
 از عام نبوی که آن مشاعدم استقلال است یافته شد و کویا عام مخصوص البعض مورد شمشیر و پیش در تشریح و حکام نبوی صلی
 الله علیه و سلم الی یوم التنا و جوا بر شد پس جناب رسالتاب در بصورت و در جملة امورات ظاهری و باطنی تا روز قیامت خاتم
 النبیین شد بلکه جواد فلان ولی مشا بود و نذوذ باشد مینا پس بی این سر بیج مطلقا ذکر کرامات اولیا و امت محمد رسول الله

صلی اللہ علیہ وسلم نشانی معلوم شود که کسی را در وی استقلال ندر کرامت و ندر تشریح احکام میرسد و دین محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم الی یوم التناوب بالاستقلال جاری است آن خوارق عادات که بر دست ولی ظاهر شدند و جزو معجزه
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و این ولی مانند بخت است یعنی چنانچه که از صاحب بخت و دنیا ظهور افواج و حکومت و
نسب و غیره امورات ظاهر میشود و در حقیقت و پند خداست بختی است و بخت گزند واسطه شده است همچنان مرتبه تولی
یعنی ولایت است که در حقیقت فیض الهی است و تکیه نورا حدی است که بتوسط نورا حدی صلی اللہ علیہ وسلم این ولی برسد
است و این فیض الهی معصوم و بالذات است نه مانند براه جهت ملاحظه آن است که تجلیس عین تجلی ذات است پس این
ولی چنانچه در سوره ممتحنه ذکر است ایضاً فیض محمدی است و مایان ولایت این ولی مانند بخت سفید گشته است و بیان
نیز مصنف شرح و صدر گرفته فهو کاجت یعنی این ولایت بکسب شرفی است که نفع عام از این مخلوقات را میرسد چنانچه در فتوحات
مکیه در باب بی که در سوره بقره تولی مائیه از قطاب رکبان است مذکور است ان اصحاب العرف هم الركبان و
بعد از آن تصریح فرموده فتم من مرکب جنب الهم و منهم من یرکب جنب اعمال فلذلک جعلناهم ظاہرین
اولی و ثانیة و هو الاصحاب الکرکاب و هم الافراد فی هذه الطريقة فانهم رضی الله عنهم علی طبقات
فتم الکرکاب و منهم الائمة و منهم الاوتاد و منهم الابدال انتهى بقدر الحاجة سوال اگر کسی بگوید
در احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که اولیا مثل حضرت امام محمد علیہ السلام و غیره آن بسیار واقع شده است چنانچه فرمود پس
مذکور که مسطور شد محمد را در نبوت بر میشد جواب است که در قرآن شریف ذکر نیامد پس در ذکر قرآنی بالاستقلال ولی
ثابت که اولیا شد و غیر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود پس ظاهر شد که تسبیح نامر میدارند که صرف بجز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
توکلشان شد و خدا تعالی مطلقاً ذکر ساخت سوال در یافت غوامض علوم الهی و لیا، اللہ را نیز میشود چرا که از
خصایص نبوت این نسبت چنانچه در فتوحات مکیه و اب مرقوم بالاست و لیس الاطلاع علی غوامض العلوم الالهیه
من خصایص نبوة الشریح بل هی ساریة فی عباد الله من رسول و ولی تابع و متبوع پس استقلال
ولی را در دریافت غوامض علوم شد جواب این امر قابل اعتنا نیست چرا که اطلاع بر غوامض علوم الهی نیک و بد
بدر بار میشود بلکه فرعون و دجال را هم میشود چنانچه از فتوح معلوم میشود لکن عمل بر مشرکات تابع جز ولی را حاصل نمیشود و بیان
اشرفیات و کشف و داوئی درجه اوساط اولیا داخل شدند و علیکه موافق اتباع نبی باشند آن علم را خدا تعالی متولی تعلیم میباشد
چنانچه در فتوحات مکیه مسطور است و الله یقول لمن عمل مع الله ان الله یعلم و یتولی تعلیم معلوم انجها
اعمال قال تعالی و یعلم الله و الله بکل شیء علیم و قال ان تقوا الله یجعل لکم فرقاناً پس آن علم که
عمل خیر میباشد و سبب اتباع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاصل نمیشود و این در علم تصوف طریق و در خاص مینامند و بانسب
خاص اولیا را علوم منکشف میشوند چنانچه در فتوحات مذکور است سوال اگر کسی بگوید که مصنف رحمة الله علیه فرموده که ذکر اولیا

است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در قرآن شریف نکرده است و نه اشارت بدان رفته است پس هر چه تخصیص فکر داشته باشد و مطلق فی ذکر
تبا چنانست جواب مصنف رحمه الله علیه برای نکته عظیمه فی تشریحها هم زیاد است و این نسبت که تا معلوم شود که ذکر اگر اما اولیا
است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعبادت النفس و یا اشارت النفس که نیستند فقط آنکه دلالت ندارد بر آنستند که قاعده افاده فیود
برین دلالت میدهد و در ثبوت از دلالت النفس اینکه هر گاه که ذکر اگر اما اولیا، امتهای سابقه در قرآن شریف و جواز آن در کتاب
بخوبی ثابت شد و است نبیا صلی الله علیه و آله وسلم افضل از اعم سابقه است نبیا صلی الله علیه و آله وسلم افضل از انبیا سابقه پس بر دلالت
ثابت شد که وقوع ذکر اگر اما اولیا، است محض رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بطریق اولی از اولیا، انبیا سابقه افضل و اتم عالمی است
بلکه ذکر اگر اما اولیا، انبیا سابقه بطریق اولی و تمهید ثبوت ذکر اگر اما اولیا، است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است و مقصود از این ذکر اگر اما
انبیا است و کلام شامعی رحمه الله علیه صریحاً در جواب است و افسوس صد افسوس که مجیب قلمی در این
بفهم عبارت شاست نه خیال معروضه و نه خیال نکره و نه خیال حدیث و نه خیال قرآن شریف و نه خیال نجات قلبی و نه خیال علم ظاهر
و باطنی ساخته و بسبب عدم فهمی خود جواب گفته که این احوال هر دو و مطرود و ناشی از غولیت اند و قابل آن متذرع
از اصحاب هوا باطله و ارباب آراء غاطله مصداق افضل الله علی علم و مستعد فضل آن بر حیالات و بر ضلالت و حلاکت احوال مصنف
مشون از اسرار و حقایق و معارف الهی ماند و مذنب حقیم و مغرورین و متکلمین اختیار ساختن از حیرت خاشاک تا که شبها باطله
عراط مستقیم کزیده جواب ارباب آراء غاطله و لطف سخن میفرمایند که بل علم ظاهری و باطنی چشم زمین بر سر سازد و جوف
عبارت تفریبنا کرده بحالت و جدی خوانند که چه کل بنشین خاکستان شایسته و کجا رویم بفرمان این جناب کجا شعاری
ای مبارک بچنانان سخن باندی با خدمت ما برسان بر کل حیران از ترس انقوم کنه و کشتای میخیزند بر سر کار خرابا کنند ایمان
یا مردان خدایان که در کشتی نوح و است خاکی که بانی بخرد طوفان را و نشوی واقف یک نکته ز اسرار وجودی که تو گشته شوی دایره دور از
بر کجا بگردی از بدوشی خاک است و گوچه خاک بر افلاک کشد ایوان را بعد تمام چاه با دو از ده اعتراف مذکور بنده یک قوبیم غاب علی الدوله
باینصون نوشت که اگر در اسرار و حقایق عظمت معجزه شوق قرآن عبارت تقنیات منظوم است بنده حاضر شده بیان سازد که منصف
قریقین مولوی نیاز احمد صاحب بخاری مولوی فضل رسول صاحب ابدانی و قاریا فتدیه چنانچه واقع تاریخ پانزدهم ماه رجب ۱۲۴۹
بر و زنده شنیده بعد تعطیل مدرسه حسب طلب رفت و کلام بمیان آمد لکن از منصفان فریقین یک منصف مولوی فضل رسول
تشریف نمی داشتند لهذا منصف کلام منقطع نشد واقع تاریخ شانزدهم ماه مذکور نواب صاحب موصوف نوزده سوالات
فرستادند که بنده را صرف جواب یک سوال که در باره عظمت معجزه شوق القوم واقع است نوشت و باقی سوالات و این
نوشت که مرا تکرار مذہبی کردن منظور نیست لهذا از جواب بقیه سوالات استعذارم و امید دارم که سوال شوق القوم از رسالت
مخوف نمایند که برین تکریر نواب صاحب موصوف ناراض شدن بخدمت دیوان صاحب دیوان دکن نواب محترم الملک
عرض کنانیدند که مدرس اهل مذہب عالی میدارد و جواب بسیار غلط و بیحقی نوشته است که نواب صاحب موصوف بسیار در بیان

نیز تحقیقات از عهده مدرسی اول موقوف ساختند و چونکه جوهر علماء هندوستان تصحیح جواب بنده نمودند و در بیان
 این صاحب ملاحظه فرموده بحال فرمودند و استغناء های بذیل رساله بذاتیر برای ملاحظه ناظرین تحریر میکنم اولاً
 استغناء مطبوعه چهار ورق و دوم استغناء عربی بطور خلاصه یک ورق سیم اصل کیفیت بزبان هندی
 یک ورق بموجب مذہب اہل سنت و جماعت بریک ورق چهارم استغناء بزبان عربی بریک ورق و پنجم
 بزبان فارسی بموجب روایات بریک ورق مذہب امامیہ ششم بزبان مرثیہ ہفتم بزبان انگریزی ہشتم عبارات
 تصحیح علمای اہل سنت و جماعت بر چهار ورق نهم تصحیح علمای امامیہ و مراد بنده این است کہ تا بر همه خلاصہ متحقق
 شود کہ حضرت جناب شاہ ولی اللہ شرح انکار از نبودن معجزہ شق القمر فرمودہ اند و علمای فریقین یعنی سنی

و شیعہ اتفاق بر صحت قول ایشان حضرت می دار و پس در اینصورت

قول مجیب قابل اعتماد و نسبت فقط